

تلفن‌ها را قطع می‌کردند

این بانوی امدادگر از روزهای حضور در مناطق جنگی خاطرات زیادی دارد. «یک شب وقتی داشتیم به سمت بیمارستان می‌رفتم یکی از مجروحان که دچار موج انفجار شده بود من را با دشمن اشتباه گرفته بود و می‌خواست خفه‌ام کند. بنده خدا متوجه نبود و با داد و بیداد من، بچه‌ها به دادم رسیدند و نجات دادند. یک وقت‌هایی که تلویزیون فیلم‌های جنگی می‌گذارند، بچه‌هایم می‌گویند: این‌ها حقیقت ندارد! ولی من می‌گویم: نه مادر جان، این صحنه‌ها را به چشم خودم دیده‌ام. وقتی بمباران می‌شد و برای جمع کردن مجروحان می‌رفتیم، شاهد صحنه‌های تلخی بودیم. خانه‌هایی با وسایل و عکس‌های روی دیوار منفجر شده بود و هریک از اعضای خانواده به یک طرف افتاده بود. خیلی سخت بود ولی کم‌کم به این صحنه‌ها عادت کردم. این را هم بگویم که باید عاشق باشی تا بتوانی این شرایط را تحمل کنی. من از خانه و زندگی و همسرم برای رضای خدا گذشتم تا به مجروحان کمک کنم. آنجا شرایط بسیار سخت جنگی بود و مثل الان امکاناتی وجود نداشت. برای یک تلفن زدن باید کلی در صف تلفن چهارراه رسولی اهواز منتظر می‌ماندیم. تازه تا نوبت می‌رسید، یکباره حمله هوایی می‌شد و تلفن‌ها را قطع می‌کردند.»

با چاقو ابروهایم را برداشتم!

خاطرات جالب بسیاری از روزهای جنگ به خاطر دارد که هنوز هم برایش شیرین است. «آنجا برایم خواستگار زیاد پیدا می‌شد. می‌گفتم من همسر دارم ولی چون صورتم به قولی پر بود، فکر می‌کردند مجرد هستم. یک روز بچه‌ها گفتند: بیا بنشین صورت‌ها را مرتب کنیم که دیگران فکر نکنند مجرد هستی. آنجا امکاناتی هم نبود. خاطرم نیست دقیقا با چه چیزی صورتم را تمیز کردند ولی اگر اشتباه نکنم، با چاقو ابروهایم را برداشتم تا دیگران متوجه شوند ازدواج کرده‌ام و دیگر برایم خواستگار پیدا نشود.»

شما چه نسبتی با هم دارید؟!

بخشی از خاطراتش به همراهی همسرش در مناطق جنگی برمی‌گردد. «دو هفته بعد از اینکه به منطقه رفتم، همسرم هم آمد. او هم از کادر درمان و پزشک‌یار بود. آن زمان اجازه این را که امدادگران با همسران خود یک جا باشند نداشتند. یک روز همسرم آمد دنبال ما تا با هم بیرون برویم و چرخه در اهواز بزنیم. رستورانی زیریل اهواز هست که خیلی هم معروف است. برای ناهار رفته بودیم که گشت ما را گرفته و به پایگاه برد که شما چه نسبتی با هم دارید! تا مسئول پایگاه من را دید، شناخت و گفت: درست می‌گویند که این‌ها با هم زن و شوهرند.»

فکرمی‌کرده‌ام غسل می‌رویم

او شش ماه در مناطق جنگی به عنوان امدادگر می‌ماند و همه سختی‌ها را به جان می‌خورد تا اینکه به دلیل اعلام نیاز نداشتن به امدادگران زن، به خانه برمی‌گردد و فعالیت‌هایش را از یک کیلومتر آن‌سوتر برای رزمندگان ادامه می‌دهد. «شش ماه بعد گفتند دوره شما تمام شده است و دیگر نیازی نیست در منطقه باشید. یک کوپه چهارتخته گرفتیم و با همسرم به خانه برگشتیم. خانمی هم در کوپه همراه ما بود که فکر می‌کرد به ماه غسل می‌رویم. از منطقه که برگشتیم، در کار بسته‌بندی مواد و جمع‌آوری وسایل برای رزمندگان وارد شدم. این کارها را آن زمان در مسجد محله انجام می‌دادیم و گاهی هم چون دیپلم خیاطی داشتیم در مسجد به خانم‌ها کارهای هنری آموزش می‌دادم.»

پیگیر ازدواج‌های ساده و آسان شدم

جنگ که تمام می‌شود، خانم زنده‌باد به دنبال فعالیت در جبهه فرهنگی می‌رود. «آدم تا زمانی که زنده است باید فعالیت داشته باشد، برای جامعه مفید باشد و گرهی از کار مردم باز کند. بعد از جنگ، تا مدت‌ها جلسات دعا و روضه و دوره قرآن برگزار می‌کردیم و از این جلسات کمک هزینه‌های جهیزیه جمع‌آوری می‌شد. اما من یک اتفاق بهتر را پیگیری می‌کردم: پیگیر تشکیل زندگی و ازدواج‌های ساده و آسان شدم. از دوران

همه چیز را به خدا سپرده‌ام

ازدواج را سنتی حسنه می‌داند اما او هم نگران شناخت نا کافی و ازدواج‌های بدون تحقیق است. «همه چیز را به خدا سپرده‌ام و می‌گویم: خدایا، اگر این مورد مناسب نیست، شرایطی پیش بیاید که جلسه آشنایی برگزار نشود. از طرفی هم به خانواده‌ها توصیه می‌کنم حتما تحقیقات کنند. قدیم همسایه‌ها هم‌را می‌شناختند ولی الان مردم آیرتمان نشین از هم بی‌خبرند و پیدا کردن دختر و پسر خوب و تحقیقات سخت شده است. به دخترها و پسرها همیشه می‌گویم بدون شناخت عقد نکنند. بعضی‌ها لطف دارند و به من اعتماد می‌کنند و از من مشورت می‌گیرند. خدا را شکر تاکنون توانسته‌ام مانع طلاق خیلی از زوج‌ها بشوم. بعضی‌ها هم زنگ می‌زنند و به من می‌گویند خانم دکتر. فکر می‌کنند دکترای روان‌شناسی دارم که برایشان توضیح می‌دهم دکتر نیستم. به اندازه توانم سعی کرده‌ام گره از کار مردم باز کنم. پیش آمده است که خبر جدایی بعضی از زوج‌ها را شنیده‌ام ولی هیچ وقت من را مقصر ندانسته‌اند و گفته‌اند خودمان باید بیشتر تحقیق می‌کردیم.»

دبیرستان از این اخلاق‌ها داشتیم که اگر کسی دنبال ازدواج بود و دور و بر کسی را می‌شناختیم معرفی می‌کردم. برای برادرهای خودم دختر خوب پیدا می‌کردم و اگر خواستگاری برای خودم پیدا می‌شد و نمی‌خواستیم، دوستانم را معرفی می‌کردم. آقای روحانی بود که دنبال دختری از خانواده سادات می‌گشت ولی به این علت که شرایط من را نپذیرفت، با هم ازدواج نکردیم. نگاه ویژه‌ای به زندگی داشتیم. دنبال کسی بودم که خواسته‌های من را بپذیرد. مادیات برایم مهم نبود و ازدواج ساده‌ای داشتیم. حتی لباس عروس هم نپوشیدم. می‌خواستیم همه چیز ساده برگزار شود. می‌خواستیم به همه نشان بدهم که می‌شود ساده هم ازدواج و زندگی کرد. این سبک زندگی را به دخترهایم هم آموختم و ازدواجی ساده با مهریه کم داشتند. به مراجعه‌کنندگان هم می‌گویم که ساده ازدواج و زندگی کنند. این سبک زندگی را مدیون پدر و مادرم هستم که ساده‌زیستی را به من یاد دادند. وقتی بچه بودیم، پدرم دست ما را می‌گرفت و به محله حلبی آباد می‌برد تا زندگی سخت مردم آنجا را ببینیم و قدر داشته‌هایمان را بدانیم و حسرت داشته‌های دیگران را نخوریم.»

ثبت اولین واسطه‌گری در ازدواج

او از سال ۷۵ با ثبت اولین واسطه‌گری در ازدواج، کار فرهنگی خود را به طور جدی در جبهه دیگری از انقلاب آغاز می‌کند. «سال ۷۵ اولین ازدواجی را که واسطه آن بودم در حرم ثبت کردم و کارم آغاز شد. خواهرزاده خودم را به یکی از دوستانم که من را در حرم دیده بود و دنبال دختر معلم می‌گشت معرفی کرده بودم. خواستگاری رفتند و در حرم عقد کردند. الان دختر خواهرم می‌خواهد دختر خودش را عروس کند. همه این سال‌ها بدون هیچ هزینه‌ای فقط با این هدف که ازدواج جوانان تسهیل شود کار کرده‌ام. دخترها و پسرهای زیادی برای پیدا کردن زوج با من تماس می‌گیرند. حتی مواردی از آمریکا و آلمان هم داشته‌ام و از سراسر ایران با من به عنوان واسطه تماس می‌گیرند. پسر برادرم آمریکا زندگی می‌کند. مدتی پیش می‌گفت: دوستانم می‌گویند این خانم زنده‌باد کیست که در کار ازدواج است؟ گفته بود عمه‌اش هستم. بچه‌های آنجا گفته بودند: نمی‌شود بیاید و یک شعبه ازدواج آسان هم اینجا راه بیندازد؟! من هم به او گفتم: تو یک شعبه بزنی و نماینده من در آنجا باش!»

برای تحقیق سفر رفته‌ام

او برای معرفی دخترها و پسرها از آن‌ها اطلاعاتی دریافت می‌کند. بیش از هزار فرم از مشخصات افراد متقاضی ازدواج را در پوشه‌ای دارد که تک‌تک آن‌ها را بررسی و با توجه به نقاط مشترک افراد به هم معرفی می‌کند. «برای ازدواج، یک فرم که حدود ۲۰ سؤال دارد به افراد می‌دهم تا پر کنند. بعد، براساس

تشویق به فرزندآوری در ادامه راه

خانم زنده‌باد در این سال‌ها کوشش کرده است فردی مفید در جامعه باشد، از فعالیت‌های انقلابی گرفته تا فعالیت‌های فرهنگی. او تاکنون حدود ۲ هزار دختر و پسر را خانه بخت فرستاده است و بنابر فرمایش رهبر معظم انقلاب قصد دارد در ادامه مسیر و به همراه دیگر خانم‌های مسجیدی و بسیجی، فعالیت خود را در عرصه فرزندآوری زوج‌های جوان ادامه دهد.

وقتی بمباران می‌شد و برای جمع کردن مجروحان می‌رفتیم، خانه‌هایی با وسایل و عکس‌های روی دیوار منفجر شده بود و هریک از اعضای خانواده به یک طرف افتاده بود. خیلی سخت بود ولی کم‌کم به این صحنه‌ها عادت کردم. این را هم بگویم که باید عاشق باشی تا بتوانی تحمل کنی

شهر بانو

شهر بانو

۲۷ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شول ۱۴۴۳ شماره ۳۶۷۱

(۵)

کرونا ازدواج‌ها را خیلی آسان کرد

خانم زنده‌باد که به معنای واقعی زنده دل است، گاهی هم زوج‌های جوانی را که به هم می‌رسند و واسطه ازدواج آن‌ها می‌شود به خانه خود دعوت می‌کند و مهمانی پاک‌ش برای آن‌ها می‌گیرد. «زوج‌هایی را که به هم می‌رسانم به خانه‌ام دعوت می‌کنم. می‌خواهم ساده زندگی کردن را ببینند و یاد بگیرند. یک مهمانی ساده برگزار می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم با کمترین وسایل می‌شود زندگی کرد. البته در دوران همه‌گیری کرونا کار ما کمی سخت شد چون مجبور بودیم اطلاعات را تلفنی و اینترنتی دریافت کنیم ولی کرونا ازدواج‌ها را خیلی آسان کرد و تعداد ازدواج‌ها افزایش یافت. همین که نمی‌خواستند مراسم بگیرند باعث شده بود راحت‌تر زندگی را شروع کنند. تجملات کمتر شده بود و سطح توقعات دخترها را هم کرونا پایین آورده بود ولی الان دوباره داریم به شرایط قبل برمی‌گردیم. خانواده‌ها به ویژه پدرها و مادرها گاهی شرایطی پیش پای جوانان می‌گذارند که مانع ازدواج می‌شود. من خودم وقتی جهیزیه‌ام را به تربت جام می‌بردم، نصف وانت نشد. یک گاز سه شعله بود، یک دست قابلمه و یک دست ظرف غذاخوری. این موضوع را به خانواده شوهرم هم گفته بودم که سبک زندگی من همین قدر ساده است و نباید به جهیزیه من اشکالی بگیرند. می‌خواستیم به همه نشان دهیم که زندگی من ساده است.»

عکس: سعید گل‌آشهرآرا